

جاہل نمائی و کامیاب مقاصد دارین شوی و هر چند که باین بے هنری
 فخر به رنگان ناپسند که عقلا گفته اند سه آن ناکسان که فخر با جادو میکنند
 چون سگ با سخنان دل خود شاد میکنند - مگر نظر باصل اصول بفحوائس
 و اما بنعمت ربك فحدث حدیثی ازین باب نزد اولی الالباب
 جائز - پس بدانکه سلسله جسم فانیت تا جناب امام و الا منقبت فخر اعلی
 و اعظم حضرت موسی کاظم علیه السلام برین منوال میرسد و هر که خواهان
 حال پیشتر باشد از حضرت آدم تا آدم رجوع بکتاب سیر و توارخ نماید
 حضرت امام امام موسی کاظم علیه السلام امام هفتمین نقش نگین آنجناب
 حسینی الله تعالی الملك الشریف و دو کثیت مبارک ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله
 و ابو علی و ابو اسمعیل و تقی شریف کاظم سبب کظم غیظ و صابر و صلح و امین
 و آسم متبرک پدر و الا مقام آن برگزیده ملک السلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 و نام مادر محبته انجام که ام ولد بوده حمیده بربریه و ولادت با سعادت
 آنحضرت در ابوا که منزله است مابین مکه معظمه و مدینه منوره بعد منصور
 دو اتقی یکشنبه هفتم یا هفدهم ماه صفر ۱۲۸ هجری یکصد و بیست و هشت هجری
 و آن قدوه ابرار در زمان پدر بزرگوار بیست ساله بودند و بموجب وصیت
 بامامست قیام فرمودند و محجرات هدایت آیات آنجناب مانند تاثیر نمودن
 آتش میه نوزان با وصف نشستن در آن هنگامیکه عبدالله ابن جعفر دعوی
 امامت بخلاف وصیت پدر نموده بود و اظهار فرمودن مافی الضمیر شریف بلخی
 و نمودن اعجاز هر که در زکوة یعنی ابرق جری بجای افتاده بعد بالا بر آمدن آفتاب

و ساختن ریگ توده را سون و شکر و خوردن و غور اندیدن پاؤ و همچنین
 حکم بر مے خراسانی بزبان چین و اخبار به ابی خالد بعد مراجعت از نزد مهدی
 عباسی ازین حال که بار دیگر مرا خواهند برد که خلاص نیام صاحب حبیب السیر
 بتصریح مرقوم ساخته و در جلال العیون آمده که در ایام امامت آن امام همام
 بقیت خلافت منصور بود و بعد از ده سال و قدسے ایام خلافت بعدی
 رسید و آنحضرت را بعراق طلبید و محبوس گردانید و بسبب معجزات بسیار
 اذیت نمیداد پس بدین برگردانید و بعد یکسال و کسری مدت خلافت هادی
 بود و او نیز آیسے نرسانید و چون خلافت به هارون رسید آنحضرت را
 به بغداد آورده مدتی محبوس داشت و در سال پانزدهم خلافت خود آنحضرت را
 به زهر شهید ساخت و بقول اکثر مورخین بحکم هارون رشید سندی بن شاکبک
 در طعام یا میخی ابن خالد بر کمی در طب زهر داد و تانج گزیده مرقوم است
 که سرب در حلقوم آن امام مظلوم ریختند و در همان بغداد جمعه بیست و پنجم ماه ربیع
 ۱۸۶ هجری یکصد و هشتاد و سه هجری میل بسیر خیان فرمود مدت امامت کی پنج
 سال و اوقات حیات پنجاه و پنج سال و هزار فاضل الانوار آن قبله اختیار
 و مقبره بنی هاشم واقع بغداد است و مشهور بکامطین و فرزندان آن امام زمین
 از کینزان بسیار پس از بیست تن بودند - علی رضا - زید - ابراهیم - عقیل - هاشم
 حسن - حسین - عبداللہ - اسمعیل - عبید اللہ - عمر - یحیی - محمد - جعفر - کبیر - محمد
 اسحق - عباس - حمزہ - عبد الرحمن - قاسم - جعفر - صفر - و دختران هیزده
 خدیجہ - ام فروہ - اسماعیلی کبری - اسماعیلی صغری - فاطمہ کبری - فاطمہ صغری

ام کلثوم - آمنہ - زینب - کبریٰ - زینب صفری - ام عبداللہ - ام القاسم
 حکیمہ محمودہ - آمنہ - میمونہ - رقیۃ - لبابہ - آنس ابراہیم کہ در زمان مامون
 عباسی از طرف محمد بن زین العابدین معین بہ ابالت یمن بود از موسی و جعفر
 مانند پس فرزند ارجمند انتخاب ابراہیم ہادی خلق شدند بعد از ان خلف ارشد
 شان موسی ثانی مکنی بہ ابو شینا بعدہ پیش علی ابوالحسن دینوی بعدہ
 پیش داؤد بعدہ پیش حسین بعدہ پیش بابر بعدہ پیش ابوالقاسم
 بعدہ پیش علی و اینجا در ترتیب اسلمے مورخان را اختلاف است گر این رنگ
 آبا انجہ مطابق شجرہ موجودہ یافتہ نگاہ داشتہ بعدہ پیش شاہ فیروز بعدہ پیش
 شاہ محض بعدہ پیش شاہ محمد حافظ کلام اللہ بعدہ پیش شاہ حسین طقب
 بسید صلاح الدین رشید بعدہ پیش قطب الدین صلاح بعدہ پیش قطب الدین
 سید امین الدین جیلوئل بعدہ ولد ارشدش قطب الدین سید صفی الدین
 المعروف بہ شاہ صفی اردبیلی علیہ الرحمۃ الحق نام کہ حال شان برین مبالغہ است کہ در
 آوان صبی بعبادت مصروف بودند و مکرر خواہلے دال بر ترقی دیدند پس در محبت
 الکی طالب رشدے کامل شدہ بیشتر از در خانقاہ شیخ ابو عبداللہ خفیف نزول بمال
 فرمودہ بہ اولاد و وظائف مشغولے نمودند و آنجا بصحبت شیخ سعدی وغیرہ رسیدند
 آخر توسط امیر عبداللہ فارسی بخدمت شیخ زاہد گیلانی کہ سلسلہ اش بجنید بغدادی
 می پیوند مشرف گشتہ بہ تربیتش بجائے رسیدند کہ در ای زیادہ از یکبار چیزے
 از جنس ماکول و مشروب نمی چشیدند و شب اصلاً بپلو بندین نمی نمازیدند و چند سال
 از اکل و سوس و لحوم محترز بودند و در وقت افطار اندک لچ تناول میکردند و در اندک

زلف صاحب مقدمات علیه گردیدند و بفرموده شیخ زاهد بعد آوردن دست
 بلند انقش فاطمه نام در ادبیل بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان راه معرفت
 پرداختند چنانچه یکبار دوازده مرتبه بخت هزار کس بر دست حق پرست آنجناب
 توبه کرده در سکر مریدان انتظام یافتند بالاخر هفتادم ذی الحجه سنه هفتصد و سی
 و پنج هجری منصب ولایت عهد و ارشاد طوائف عباد بولدار شد خود سید صدر الدین
 موسی تقوی فرموده دوازدهم محرم سنه هفتصد و سی و شش هجری
 بجنّت خرامیدند هدایت و ارشاد آنجناب قریب شش سال بود بعهده پسر و الا گوهر
 آنجناب سید صدر الدین موسی که سیر ذریع شیخ زاهد گیلانی بوده بر سجاده تقوی
 و طهارت منکن گشت و سلاطین زمانش جانی بیگ خان و پسرش اسیر تمیور
 بقدم نیازمندی بخدمت آنحضرت رسیده مین و تبرک محبت اندوخته و خواجه علی
 فرزند ارجمند خود را قائم مقام خود نموده از محال فرمود و مرا آنجناب هم مثل پدر
 بزرگوار در ادبیل است بعهده پسرش خواجه علی شکی سجاده هدایت گردید و در آخر
 ایام زندگانی عازم حج گشته پسر خود سید ابراهیم را بر سر مشرع پروردی مقیم ساخته
 اطمینان مناسب حج و طواف روضه مقدسه نبویه فرموده در اثنای ماه ربیع
 شده سفر آخرت گزید و آنجناب راسته مرتبه بصورت نوعی دشالی با اسیر تمیور گردگان
 اتفاق ملاقات افتاده بعهده پسرش سید ابراهیم مشهور شیخ شاه بهدایت پرداخت
 و در آخر حیات منصب خلافت به پسر خود سیر خود سلطان جنید مسلم داشت
 بعهده پسرش سلطان جنید داعیه سلطنت صورتی نیز فرموده و در یک روز
 فرمود ابو انصر حسن بیگ بن علی بیگ بن قرا عثمان حاکم آنجا خواهر خود خدیجه بیگی را

بسک از دواج آنجناب نهم داده بکمال عزت و تعظیم سلوک نمود و آنجناب باز به
 اردبیل آمده نفاق میرزا جهان شاه ترکمان دیده برآی غزا بگرهستان رفت
 و چون بولایت شیروان رسید امیر خلیل الله وائی آنجا بجنگ پرداخت و آنجناب
 شربت شهادت چشید و صوفیه سلطان حیدر را بر سر خلافت نشانیدند بجهه پسر
 نجمه میرش سلطان حیدر بخلافت رسیده حسب بشارت بجای طاقه
 ترکمانی قاجاری از مقررات قرمزی که قتل بر دوازده ترک حیدری اثناعشری بود
 ساخته بر تارک سر نهاد و هر که بدست ازاوت آنجناب می پیوست از بهمان قسم
 افسری بوی می بخشید و آنحضرت پیوسته با طائفه مجاهدان دین که بواسطه
 تلج قرمزی دوازده ترکی بقریایش شتبار داشتند و تا حال این نام بر خدام
 خاندان ایشان باقی است رایت مقابله کفار می فراخت و امیر حسن بیگ
 سوائے قرابت سابقه بوسیله عقیدتی که داشت صبیحه صلیبیه خود حلیمگی آغا را
 بسک از دواج آنجناب کشید و از بطن آن عقیقه سه پسر سلطان علی و شاه
 اسماعیل ماضی و امیر ایم شاه بوجود آمدند پس آنجناب بجانب در بند شیروان
 فرمود و بفرخ یسارین امیر خلیل الله وائی آنجا در فوجی تبریز تلافی نمود و از
 شجاعت تقدیر تیرے عمر فرساکشاد یافته در شبان شبانه ششصد و هشتاد و دو
 باسته بگیری سبب انتفاع سرشته حیات آنجناب گردید اینجامور خان حال
 یک پسر آنجناب سلطان علی نام هم نوشته اند که شهید گردید و سلسله اش علوه بوده
 باشد بجهه و ولد ارشدش شاه اسماعیل ماضی بن سلطان حیدر که آنجناب را
 مروج احمد آن علیا و الله در اذان نوشته اند و بهر از نقاش مشهور در زمان آنجناب

دنقش نگین باین آیین داشتند **۵** بود علی و آل او چون جان مرا در بر غلام شاه
 مردانت اسمیل بن حیدر و آنجناب را اتفاق محاربات با چند بادشاه اُفتاده
 و در **۱۱** شصت و نه صد و چارده هجری زیارت نجف اشرف و کربلائے معلی ساکنان
 آلاف الحیة و الشافان گزیدند و طواف مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم
 و حضرت امام محمد تقی علیهما السلام نمودند و بسا مرده رسیده از زیارت روضه منوره
 حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام شریف شدند
 و دو بار اعانت ظهیر الدین بابر شاه نمودند که یکبار بر سلاطین اوزبک غالب
 آمده حصار شادمان گرفت و بار دیگر سمرقند بتصرف آورد و پس آنحضرت
 زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف گشته صبح ووشنبه نوزدهم
 رجب **۱۲** شصت و نه صد و بی هجری بخت خوا میدند و خسرو دین تیغ شد سلطنت
 آنجناب **۱۳** بست و چهار سال و عمر عزیز سی و هشت سال و در اثنای **۱۴** واری
 خطائی مخفی میفرمودند و این شعر آنجناب است **۵** چنان خوب است
 ماه عارض و چاه ز غنائش **۵** که یوسف مبتلا گشته است و اسمیل قربان نشو
 بعد از آن پسران بادشاه زمان شاه طهماسب بن سیزده سالگی بر تخت
 ایران و تبریز جلوس فرمودند و بعد از گسری و دین پروری موصوف پیوسته
 و اکثر سلاطین روزگار را در آستان شان پیوسته اند از آنکه هایداد بادشاه
 هند که از دست شیر شاه شکست یافته پناه بآن جناب برده و پیر آنجناب قلعه
 قندار بتصرف آورده غم سلطنت بلند نموده کامیاب گردید و آخر آنجناب
 شنبه پانزدهم صفر **۸۴** شصت و نه صد و بی هجری وفات یافتند و عیان

دولت چند امانت داشته باشد مقدس برده دفن کردند مدت سلطنت
 آنحضرت در زمان پدر فرخنده سیر هشت سال در خراسان بعد از آن پنجاه و هشت سال
 و شش ماه و نیم و شش روز در ایران و عمر شریف شخصت و چهار سال و یک ماه
 و بیست و پنج روز و تا پنج این بادشاه را اهل قزاقان مذہب ناحت یافته اند و ایرانیان
 مذہب ناحت درست کردند و آنجناب قوانین سلطنت را بنحین خوبی منظم فرمودند
 که سلاطین دیگر پسند گرفتند و اینجا مورخان ذکر بادشاهی پسر آنجناب شاه اسمعیل
 ثانی نیز آورده اند که قزاقان او را بعلت مذہب سیمم کردند و سلسله جدا گانه داشته
 باشد پس سلطان محمد خدا بنده بن شاه ملهاسپ ببادشاهی رسید و چون پیوسته
 امور ملکی را سهل گرفتی لهذا سلاطین اطراف بسیار از مملکت ایران را به تصرف خویش
 آوردند و امرای ایران دعوی انا و لا غیر نمودند تا آنکه در سال پنجاه و چهار هجری
 وفات یافت سلطنت آنجناب نود سال و شش ماه و دهم شریف شخصت و ستم سال
 بود پس از اینجا سلطنت صوری به پسر آنجناب شاه عباس منتقل گردید که سلسله علما
 دارد و بعد شاه محسن بن سلطان محمد خدا بنده نشود تا یافتند بعد پسرش سید جعفر
 صفهائی که در مازندران و غیره قیام فرمودند و صاحب مقامات و کرامات جلیل بودند
 بعد پسرش سید مرزا جان بعد پسرش میر شاه بابا بعد پسرش شاه حسن
 بعد پسرش شاه محسن بعد پسرش شاه نعمت الله بعد پسرش
 شاه رحمت الله که ظاهر در آخر عهد محمد شاه از ولایت سابق در هندوستان
 آمد و ناظم عظیم آباد شد و با وجود عجله سامان امارت و دیون خیل و تحمل سواری از قبیل
 سواران و یادگان و جهنگ که در آن زمان مثل تلنگا بوده اند با وضع ساده لباس سفید

و سوار می اسپ قانع بودند باین خیال که اگر زمانه بنوع دیگر شود مردمان شمشاد
 نکنند و بگویند که فلا نے سابق بر فیل سوار می شد و حالا بر اسپ پس اگر از انقلاب
 روزگار یا بونیز بهم خواہد رسید خواهند گفت کہ بیشتر سوار بر اسپ می مانند اکنون
 ہم سوار اند ایضا زبانی حضرت مرحوم (یعنی میر سیف اللہ صاحب) شنیدہ ام
 کہ قول آنجناب اکثر چنین بود وقتی کہ در گوش من آواز دُون دُون از تقارہ بر می
 آید خیال میکنم کہ اگر نادر شاہ بر سوار می من می آید اورا میر غم و ہنگامے کہ در سانس
 باقی پایہ محاسبہ آمدہ نظر بند می شدند پیرشان اعنی جد مغفور چیزے از غیر غریبی
 عرض می نمودند میفرمودند کہ بابا شما قدر این انورئی دانید در من ما بر اسے پلا داد
 و باقی جسم ما بر اسے اذیت پس جد مرحوم کہ اکثر شاہجہان آبادیسانند بخضو بادشاہ
 عرض نمودہ باعث ربائی شان میگرددند و باز آنجناب را سولے نظارت و
 علاقہ داری چیزے دیگر تخیال نمی آمد و آخر بہمین حال انتقال فرمودہ قریب
 مسجد شیر شاہ و سلیم شاہ واقع عظیم آباد مدفون شدند و انچہ مال و اسباب خبابشان
 بود بسبب ماندن جد مرحوم در شاہجہان آباد بہمہ نزد ما جہان ماند بعد از ان
 خلف اصدق شان میر اسد اللہ خان بر سالہ داری و غیرہ در مکر شاہ عالم
 بادشاہ غازی ممتاز ماندند و آخر حسب احکام شاہی تعین شان بہمراہی نواب قاسم علیخان
 صوبہ دکن بگا کہ گردید چنانچہ ہما نجا بلال سقط شدن اسپ سبزہ کہ آنرا بسیار دوست
 میداشتند سہ روز صاحب فراش ماندہ در محال فرمودند و عزیزان دیگر آئینہا
 در مقبرہ پدید رفتن نمودند آنوقت والد ماجد میر سیف اللہ عرف میر شاہ میرزا
 پنجسالہ و عم بزرگوار میر بہادر علی مرحوم کہ در فن سپاہگری و کار مالی اندک شوق خواند

مرا حلت داشتند و آخر بمر بست و هشت سالگی سالی که شادی شد در شاهجهان آباد
 لا ولد وفات یافتند و نهم ساله و عمه منفوره ام صدر النساء بگیم که ایشان هم بمر شانزده
 سالگی که خدا شده سال دیگر بمیره شده لا ولد مانده از شاهجهان آباد به کهنه رسیده
 بسن هشتاد و چهار سالگی رحلت نمود بیست و شش ساله بودند و عادات آنجناب حضرت
 مرحوم چنین بیان میفرمودند که در خرد سالی هر شب وقتی که برآی حلاج ضروری
 از خواب بر می خواهم پدر خود را بیدار باین هیئت میدیدم که بر پلنگ نشسته گاو تکیه
 زده تسبیح بدست گرفته در یاد آلهی مصروف اندازین قرینه معلوم شد که شب بیدار
 بودند و نیز با وصف سپاهگری و اندک علم ضروری خط ثلث شکسته و نستعلیق بنایت
 جودت می نوشتند و چنانچه یک و صلی شفی جناب شان بنظر اقم رسیده که در آخر آن
 مرقوم بود بجهت میر سیف الله تحریر یافت الغرض درین ایام قریب نصف تنخواه
 از سرکار شاهی باین هر سه بزرگواران و جده معظمه مرحومه میر سید و جناب میرزا
 محمد علیخان صاحب الخا طبع بشمشیر خان بنجم الملک هفت هزار سی و پنج محمد شاهی
 بنمرف جده منفور و جد امجد بادشاه بگیم صاحبه مرحومه که سبب منصب هفت هزار سی
 و هفت صد سوار ذات شان بودن و در سن قریب بنظر اقم رسیده سر سبزی بزرگوار
 میفرمودند بعد از آن پسر حمیده میر سید الله عرف شاه میرزا خان
 تهمده الله بالفقران و الدامجد را قم آثم در مغل پوره کلان شاه جهان آباد در سن
 یک هزار و یکصد و هفتاد و هجری در شنبه تولد یافته بودند چون بسن قریب رسیدند جناب
 خان صاحب مدوح که نظر التفات و تربیت بر حال شان مبذول میداشتند
 علاوه علم ریاضی که از میرزا محمد علی صاحب حاصل گردید در تعلیم علم تخم و استخراج

تقوم گیارہ آفاق ساختند و سماء موتی بیگم صاحبہ مرحومہ دختر خجستہ سیر لبر
 نعلیش مرزا محمد ولی خان مخاطب بہ مشرف خان والد میرزا محمدی بنجم لکھنوی را
 نامزد فرمودند چنانچہ از بطن بہمن غنیفہ برادر علما تم میر رحمت اللہ خان عرف
 آغا میر و دو خواہر عمدہ بیگم و محمدی بیگم بوجود آمدند و بعد از حال خان صاحب مغربی
 الیہ آنجناب بتقویت برادر خود میر بہادر علی مرحوم مقتضای دور دور نواب
 نجف خان علیہ الرحمۃ والفقران روش سپاہیانہ داشتند و پس از چندے
 کہ قوت بارز و نامزد دست ازان پیشہ کشیدند و آل علم نجوم را کہ حصول بال تقدیر
 است لایق سیادت ندانستہ احادیث مذمت آن مثل کذب النجوم برب الکعبۃ
 و من آمن بالنجوم فقد کفر دیدہ ازان خصوص از احکام آن اغراض نمودہ بقولے
 اعلم علما ان علم الابدان و علم الادیان قدر دانی و رواج بیشتر دیدہ علم طب
 از غلام نبی خان ترین کہ بہترین علمائے متاخرین و امیر زادہ اتروا گزین بود
 حاصل نمودہ در ہر دو فن علاوہ علیم دیگر طاق گردیدہ استحصال خدمت کیمیا
 خاصیت نمودہ مروج کار نامی سرکار حضرت فردوس نزل شاہ عالم بادشاہ
 غازی احسن اللہ مشواہ و جناب عرش آرام گاہ اکبر شاہ طاب ثراہ شدند
 و چند حویلی در کوچہ چیلہ واقعہ دہلی دروازہ برائے سکونت ساختند و سالہا
 حسب الحکم شاہی بہرہی نواب ترضی خان بڑیچ و اولاد شان پرداختند
 و بسبب شروع عملداری انگریزی وجہ معاش قدیمی اعنی محبی الدین پورستانی
 ضبط گردید و ملاکے کہ بر کنار جین داشتند بتکدیرا سامیان بر غلہ خریفہ خود گذشتہ
 و در خلال احوال ہنگام نریان شباب کہ غالباً سن شریف از روئے حساب

بیست و هشت ساله بوده باشد یکبار بیا و آوری دوستانه نواب مختشم خان
 شاه جهان آبادی که زمانه موافق داشتند در عهد سخاوت مهد نواب علی بن آب
 اصف الدوله بهادر سکنه الله بجهت جنان که آن زمان نایب ریاست آن
 خاندان عالیشان نواب حسن رضا خان افاض الله علیه بحال الفو و النفران
 بودند بدارالایمان کهنه تشریف برده بهادر و غلجی چند کارخانه مثل عمارت و تقسیم
 روزینه و غیر ذلک شرف امتیاز اندوخته مدتی صاحب حکومت و دستخط مانده
 بعد در ایام قحط سال سست یکزار و هشتصد و چهل بکر حاجت که تا حال از نام
 چالیس قحط زبان زد میند یا نست سالها و غانا بنشینان جهان آباد معاودت فرمودند
 و بار دوم در سال ۱۲۳۳ کله زار و دو صد و سی و یکم بحری مع والده ماجده راقم خباب
 عزه النسایکم صاحب که سیده رضویه بنت میر علی نقی بخشی شاه جهان آبادی
 خواهرزاده حقیقی نواب سید قاسم علیخان بهادر صوبه دار نیگاله اندو دیگر برادران
 و خواهران راقم بعد دولت مهد حضرت غلامکان غازی الدین حیدر بهادر بادشاه
 غازی انار الله بر بانه بسبب رشته داری خباب بادشاه سیم صاحبه مغفوره
 دختر بلند اختر برادر خاله زاد خود میرزا محمد ذکی خان المخاطب بخطاب نواب بشیرخان
 بن میرزا محمد علیخان مسبوق البیان و محل خاص جناب بادشاه محجه صدر الدین
 بهمان شهر لطافت بحر رسیده سالها بعزت و امتیاز بهسر برده در ایام بر خلافتی
 و فتنه انگیزی نواب معتمد الدوله بهادر مرحوم راقم و منجمله صاحب و منجمله صاحب را
 همراه رکاب گرفته رونق افزای شاه جهان آباد و اضلاع آن شدند و قریب
 دو سال گذشته بود که بار سوم اغلب در سال چهل و چند از ماه سیر و هم در زمان

عزالت نشان حضرت خلد منزل نصیر الدین حیدر بہادر بادشاہ غازی بر دلائل
منصفہ عازم بیت السلطنت لکھنؤ گردیدہ وار گذشتہ چند سال بغیر غبال گذشتہ
ہنگامے کہ آتش جنگ وجدال فیما بین این سلطان ابن سلطان و والدہ ماجدہ
غیر حقیقی جناب شان بادشاہ بکیم با حشمتعال یافت و جملہ عزیزان سوختہ دل
آن بلیقہ عصر نظر بند گردیدند بعارضہ بیکلہ معده و احتراق و فوان و بول الدم
و اسہال خون کہ دو بار بیشتر ہم شدہ بود در حویلی غریزی میر کالم علی نام واقع
نخاس بوسہ شاماد و یکسال قریب شام روز شنبہ دہم جمادی الاخری ۱۵۲۲ھ
یکہزار و دوصد و پنجاہ و دو یا یک ہجری انتقال فرمودند و غریزے کہ موجود بود
نعلش آنجناب رادر زمین زر خرید خود شان واقع کجھہ قریب عیش باغ دفن
کردند انانہ وانا الیہ راجعون اللہم اغفر لی و لوالدی و ارحمہما کما ربانی صنیع اولادہ
آن خلد مسکن بفضلہ تعالی تا ایندم شش تن موجود اندیکے اقم تم سید محمد علی
الدعویہ نواب دولٹا دہم سید فضل اللہ مشہور بہ سچلے صاحب توکم سید ابوالرب
معروف بہ سچلے صاحب چہارم سید محمد حسین شتر بہ چھوٹے صاحب دد و دختر
یکے کلثوم بیگم عرف خیر النساء بیگم دیگر امیر بیگم کہ بیگما جان گفتہ میشود امید کہ جناب
حی و قیوم بطفیل حضرات چہارہ معصوم علیم السلام الی یوم القیام ما ہمہ راسلہ
بعد نسل و بطنا بعد بطن کا حساب مقاصد دینی و دنیوی دارد و بمنہ و کمال کریمہ
و از تفضیلات آنجناب نو کہ شاہی و تعلقات خلاصتہ احباب و غیرہ یادگار است
و از بسکہ رسم نسبت عاصی در حیات آنجناب یا جعفری بیگم صاحبہ صبیہ رغیبہ
جناب نواب غفران مآب اعتماد الدولہ ضیاء الملک سید فضل علیخان بہادر

سهراب جنگ حسینی شاه جهان آبادی وزیر بابر حضرت غلامنزل بادشاه
 اودعه نصیر الدین حیدر بهادر لعل آمده بود بعد یکسال و کسر شادی جسم
 با فضل الکی و عنایات ناگفتاهاهی جناب بادشاه بگیم صاحبه مغفوره در الماساغ
 هنگامیکه محاصره گرم بود بعنوان شایسته و سامان بایسته بمنصه بطور جلوه نما
 گردید و بعد انقلاب بحد و حساب اتفاق و درود این حق العباد و صغر الافراد
 در شمس آباد به علاقه مالگزاری و تجارت رونمود و کان ذلک فی یوم الاحمر
 من جمادی الآخر م ۱۲۵۸ هـ الف و مائین بعد از پنج و خمسين من الهجرة النبویه
 علی باجره آلاف الصلوة و الخیرة و الثنا - اکنون مناسب است که علاوه
 اوصاف دیگر آنجناب غفران مآب مثل اتفاق و پیرنگاری و سیف زبانی و دیناری
 و متغای طبعی و خلعتی با وجود مغلوب الغضبی و مستقبل مزاجی و سخاوت شمری
 و رغبت بحسنات و نفرت از سیئات و جرأت و مروت و غیرت و حیثیت توکل
 و انکسار و دیانت بسیار لای آید از حکایتی چند که دلالت بر عالی نفسی و خوارق عادات
 دارند برسم ارشاد پیشکش اهل ایمان سازد تا پیشوایان خود را بنیائی برهنسان
 و بشکاردانسته پیروی بدل و جان نمایند و محبت جزوی را هم کل ایمان دانند
 و افصح باد که روز سه به در بارد در بار پادشاه کیوان بارگاه شاه جهان آباد حیرت
 عن الفساد حاضر گشته قصد مراجعت میداشتند که میرزا محمد نایب یکی از سلاطین
 قلعه مجوز مکث گردید و آنجناب هر چند که عذر زیاده برآورد روز و وعده فرمود و فرمود
 اصلاً نه شنیدند و نوبت تکرار بجد می رسید که سخن درست باو بگلام درشت انجا رسید
 لاجرم آنجناب طالع خاطر بهم رسانیده بجامه سعادت فرمودند اتفاقاً همان شب

مشاء الیہ بنجواب دید کہ بزرگے عالی جناب بجاہ و جلال ایستاده اند و بہ القائے
 روح دانست کہ جناب رسول الشعلین مقبول رب المشرقین صلی اللہ علیہ وآلہ
 اند لہذا رو برو حاضر گشتہ با و ب تمام بجا آوری کور نشی و سلام پر داخت و آنحضرت
 روسے مبارک خود گردانیدند ماچار بجا نیاید بگزیدہ کمال ادب دست عجز و
 نیاز بر پیشانی نہاد باز آن برگزیدہ بے نیاز تہرہ اقدس را بطرف دیگر اہل
 فرمودند چون این حال تکرار یافت شاہزادہ بر خود لرزیدہ سبب طلال ازان
 شہنشاہ دو جہان پشیدان شافع است انگشت شہادت بدندان گنج ہشتان
 گرفتہ ایر فقرہ زبان ہندی او فرمودند کہ آتو نے ہارمی ذات کا ادب نکلیا
 مولوی الیہ عرض نمود کہ چگونہ ارشاد شد کہ میرزا را چہ گفتی پس این عتاب
 مستلزم عقاب خواب بآن سراپا اضطراب جواب داد بیدار گشتہ مثل ماہی بآب
 بیتاب ماندہ بہر تپش شب را بروز آورد و ہنگامیکہ صیاد مہر بقصد صید ماہی
 بحر خضر سپرد ام خطوط شعاعی بر دوش گرفتہ بر لب آبگیر فلک چہارم بہت
 بصید افگنی مصروف ساخت شاہزادہ پیش از رسیدن آنجناب یعنی والد بزرگوار
 ببحر دیوان خاص کہ گویانہ نہ مجمع البحرین بود آمدہ نظر انہ بایستادہ و ہمین کہ آن
 برگزیدہ داور از خانہ تاب دیوانخانہ گذشتند بے اختیار دویدہ سر بوقلام آنجناب
 نہاد آنحضرت ہر چند میفرمودند او ہرگز سر خود را بر نمیداشت دیگر اہل دیوان
 تعجب میکردند تا آنکہ استفسار حال فرمودہ و شاہزادہ جملہ ماجرا را نقل نمود و گفت
 کہ خلل از دست بر پشت کشید و غفو تقصیرم فرماید آنجناب فرمودند کہ شما شاہزادہ
 ہستید و ما مردم ملازم شما این چہ سخن است گفت استغفر اللہ شاہزادہ شما ہستید

و الحال را از سر گرفت آخر آنحضرت مجبور شده دست بر پشت کشیده فرمودند
که خیر من بقصیر شما در گذشتم و از شمار انسی شدم اما این نصیحت میکنم همیشه یاد خواهید
داشت که هر کس که پیش شما اظهار سیادت کند انکار نخواهید نمود و او را حقیر نخواهید
دانست بکلمه آنکه گفته اند **خاکساران جهان را بکفارت منکر به توجه دانی**
که درین گرو سوار می باشد چه چر که اگر سید خواهد بود تعظیم او بلا شک موجب
ثواب خواهد گردید ورنه و یال دروغ بر او خواهد افتاد و شما باز ما جور نخواهید
بود و همچنین در ایامیکه آنجناب عقیقین آب سیزده چهارده ساله بود و از شیر نایم علی
پسر میرزا خیر الله هندس که در تمام شهر مثل او اعدی ریاضی دان بود و بنا بر
نواب تفضل حسین خان نائب نواب آصف الدوله مهاد مغفور او را در لکهنؤ
طلبیده شاگرد شدند بواسطه اتحادیکه فیابین او و خالوای آنجناب مبشر خان
مغفور بود حتی که نظر به رخت قدرش او را از حل میفرمودند و مردی داورسته
سرخ خورده خوردن نان گندم سرخ بر دهن چرب کرده با شکر سرخ بود و بنا بر
بعد تناول طعام دستها بغیر آرد و خود شسته با وجود اقبال چربی بدو طرف
جانبه می مالید که سیاه می شد خلاصه الحساب میخواندند مسئله مال زید و عمر
پیش آمد و در حل آن غور میفرمودند که درین ضمن میرزا علی ملک کور بکبت
نیاوردن قلیان رنجیده خاطر شده دفعتاً برخاست و سجده خود شتافت
و آنجناب بجهت خود متحیر ماند چون از ناتمامی مسئله بالا خلجان بسیار
داشتند چند تنه که کاغذ شاهجهان آباد سیاه ساختند و اصلای بی مطلب
نبردند ناچار شی محمدان با تمام تحفه جاریه علیده داشته کاغذ و دوات و قلم

زیر بالین نہادہ بر پشتک خواب دراز شدہ رجوع بروج پرفتح حضرت
 خاتم المجتہدین شیخ بہاء الدین آملی علیہ الرحمۃ مصنف کتاب مذکور نمودہ
 تعریفہا کردہ کہ اسے شیخ شہما مجتہد دین ما وچان وچین بودید امیدوارم
 کہ این مسئلہ بن تعلیم ناکید بخواب رفتند قدرت خدا باید دید کہ قریب
 نصف شب در عین خواب دیدند کہ بزرگے سرخ و سفید با محاسن
 نورانی و قد خمیدہ عصاے بدست نمودار گردید و روح را انقاشت کہ
 شیخ ہمین ہستند پس آن بزرگوار بر کجا غایے کہ گویا مسئلہ بر آن مرقوم بود
 انگشت سبابہ نہادہ میفرمایند کہ این مسئلہ چنین وچنانست و در ساعتی
 از نظر غائب شدہ آنجناب بیدار شد از تھنہ جاریہ خمیدان روشن طلبیدہ مضمون
 مزبور را بقلم آوردہ کاغذ بچنان زیر بالین گذاشتہ بقیہ شب خواب بسر بردہ
 صبح آن بہان پر توصل مسئلہ فرمودہ منظر استا و شدندہ بنماظر گذاریند
 کہ مبادا این خواب خیال باشد تا وقتیکہ استا و نگویہ چگونہ این حل مسئلہ
 اعتبار را شاید چون چند روز گذشت و میرزا نیامد بملہ احوال بخدمت جناب
 خانصاحب مغفور عرض نمودند آنجناب از ہمانوقت مکرر آردمان فرستادہ
 اورا طلبیدند و قتیکہ آمد مزاجا فرمودند کہ اسے زحل این چہ حرکت بود کہ بخا
 ر فہ نشستی حالانکہ میدانی کہ این بچہ ما را شوق علم حساب بسیار است
 میرزا گفت کہ من ایشان را درونسے براسے آوردن غلیان گفتم چون ایشان
 نیاوردند بر فاسستہ رفتم پس خانصاحب بوالد ماجد مخاطب شدہ فرمودند
 کہ بابا شنیدید میرزا چہ میگید آنجناب عرض کردند کہ قبلہ و کعبہ معمول ہمین بود

که هر وقت ایشان حقه می طلبیدند افراسیاب غلام من آورده میداد اگر میدانستم
 که امروز خاص فرمایش ایشان بر من است البته خود می آوردم خانصاحب
 بطرف میرزا توجه شده فرمودند که حال این جوان چنین است سبحان الله
 تو هم این قدرت داری که بپسید و صاحبزاده خود چنین کار فرمائی میرزا عرض
 کرد که این درست است که ایشان آقا و صاحبزاده من اند مگر من هم شهادت
 و حتی برایشان دارم اگر حقه طلبیدم چه مضائقه پس همینکه آنجناب این
 کلمات شنیدند با آنکه ازین چیز با کار می داشتند در خانه رفته حقه کسی
 طلبیدند **در آن وقت** که در دست گرفته بیرون آمده پیش میرزا نهادند میرزا غلام گردید
 و خود را تحسین متوجه تعلیم و تدریس گشته کتاب طلبید و آنجناب که مستعد
 کتاب حاضر داشتند نهایت خوشی از آدم گرفته و انموده رو بر او گذاشتند
 و از راه فرط شوق اول حل مسئله فرمودند و پیش کردند میرزا همینکه دید متوجه
 گردید و سر و پای ایشان را که رو بدین گرفت و بعد استغفار گفت که قیافه
 شما نیست که این مسئله را حل کنید و نه سولای من کسی درین شهر بنظر نمی آید
 که حل کرده باشد بگوئید که چه طور حل شد آفتاب جناب ایشان حال خواب
 همه بیان فرمودند میرزا دست بر پشت ایشان کشیده گفت بابا شما را
 نماند قیاس است با او درین صفت نیست پس بتدریس مشغول شد و سالها بچینید
 تا آنکه در فنون ریاضی کامل شدند این دو حکایت که بقللم آمده بلا واسطه زبانی
 حضرت مرحوم سمیع گشته و از غرائب احوال آنجناب است که بر جانب
 راست پیشانی از اجل رگما نقطه الله بخمسه ثلث هویدا بود و درین شکست

که هر وقت موید من الله مانده اند و بعد وفات آنجناب شبی بخواب دیدم
 که بر جانماز سیتل پاچی رو بقبله تکیه متصل شکم حسب عادت زندگی
 داشته نشسته اند پس از غایت عجبی که دوشتم ساعت دست راست
 آنجناب گرفته بچشم مالیدم و پشیدم بزبان هندی که بابا جان محبت
 طبیعت منم یعنی کچه کام نکلا - ابرو بالا کرده بمان زبان دو بار فرمودند
 بڑا کام نکلا بڑا کام نکلا - بعد استفسار یک مطلب خود نمودم و جواب
 کافی یافتیم پس دیدم که گویا چو تره بود که از آن فرو آمده ایستادن چنان
 نگاه میکردم که دفعا از نظرم غائب شدند

اَللّٰهُمَّ حَقِّقْ لَنَا وَاَوْلَادَنَا وَاَمْنًا مِّنْ مَّيْسَبِ النِّیَالِ مَتَابَعَةِ الْمَلِیَّةِ الطَّاهِرَةِ وَاَلَّا
 الْمَأْثُورَةَ الصَّالِحَةَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَاَلِهِ الصَّوْمِ صَلَوَاتُكَ عَلَیْهِمْ اَمِّیْن

